

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پایه سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش نهایی

درس تسلیم و رضا ۱

تسلیم و رضا حالت اطمینان و آرامش روحی و قلبی در جریان زندگی و در مسیر بندگی خدای متعال است. جلوه‌های بسیار زیبایی از مقام رضا در واقعه‌ی عاشورا مشاهده می‌شود. حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام فرمودند: رِضَاً لِلَّهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ^۱ خشنودی خدا، خشنودی ما اهل بیت است؛ ما اهل بیت از خودمان سلیقه و پسند علی‌حده‌ای نداریم، پسند ما همان پسند خداست. در آخرین لحظه‌های حیات ظاهری اباعبدالله الحسین علیه‌السلام، هنگامی که حضرت در اثر ضربات شدیدی که وارد شد، و تیری که به دست حرمه به سینه‌ی حضرت زده شد، چنان که وقتی ایشان خواستند آن را از جلو بیرون بکشند، بیرون نیامد و از پشت تیر را بیرون کشیدند، دیگر تاب ایستادگی روی مرکب را از دست دادند و به زمین افتادند و سر به سجده گذاشتند و این عبارات را در نیایش با خدا به زبان جاری کردند: اِلٰهِي رِضًا بِقَضَائِكَ صَبْرًا عَلٰی بَلَائِكَ؛ ای خدای من! به آنچه قضا و قدرت به آن تعلق گرفته است، من راضی و خشنودم، آنچه تو رقم می‌زنی با شادمانی پذیرایم، از مقدرات تو با آغوش باز استقبال می‌کنم، بلای تو را صابانه پذیرایم.

صبر اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و اولیای مطلق الهی، صبر عادی ما نیست؛ بدین معنا که این‌گونه نیست که قلب آنها تلخی احساس کند و این تلخی را برای رسیدن به یک شیرینی بعدی تحمل کنند، آنها در مراتب بلند عرفانی صبر قرار دارند. شاید جنبه‌ی دیگرش هم این باشد که امام علیه‌السلام به خاطر پیکر عنصری‌ای که دارند، آسیب‌هایی که به پیکرشان وارد می‌شود به طور طبیعی درد و سختی را بر جسم وارد می‌کند، اما اثری بر روح و قلب ندارد. صابر بودن در برابر این دردها و فشارهای ظاهری و جسمانی و میدان را خالی نکردن شاید یکی از معانی صَبْرًا عَلٰی بَلَائِكَ باشد. تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ: در برابر امر و فرمان تو و اراده‌ی تو تسلیم محضم. لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ: هیچ معبودی، هیچ محبوبی و هیچ معشوقی که قلب مرا تسخیر کرده باشد و من را به بندگی خودش کشانده باشد، جز تو ندارم. در زندگی‌ام در جاذبه‌ی هیچ چیز جز تو قرار ندارم. يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ^۲ ای فریادرس فریادرسان.

۱- محمدی اشتهاردی، غم‌نامه‌ی کربلا، ص ۸۷.

بارها پیش آمد در مصائبی که به اباعبدالله علیه السلام وارد شد حضرت فرمود: **عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ!**^۱ من همه‌ی اینها را به حساب خدا می‌گذارم و به حساب خدا پذیرای همه‌ی این دشواری‌ها هستم؛ میدان را خالی نمی‌کنم.

در لحظاتی که بر اباعبدالله بسیار سنگین است. حضرت طفل شیرخوارش را به عنوان سند مظلومیت و حقانیتش در برابر دشمن آورده است تا به همه‌ی تاریخ شقاوت دشمنانش را نشان بدهد. طفل را عرضه می‌کند و می‌گوید: اگر با ما دشمن هستید؛ ما را افراد بدی می‌دانید، راه آب را بر ما بستید؛ این طفل شش ماهه بی‌تقصیر است، جرعه‌ای آب به این طفل بنوشانید. اما تیر حرمه آمد و تیر، کار تیغ و شمشیر را کرد. **مِنَ الْأُدْنِ إِلَى الْأُدْنِ، مِنَ الْوَرِيدِ إِلَى الْوَرِيدِ**^۲ سر این طفل شش ماهه را برید. کار تیر بریدن نیست، اما با لبخند شیرینی که بر لب‌های خشکیده این طفل شش ماهه بود، سر این طفل روی سینه‌اش افتاد، اباعبدالله علیه السلام دست را زیر خون گلوی علی اصغر علیه السلام گرفتند و خون‌ها را در مشت خودشان جمع کردند و به آسمان پاشیدند و ملائکه‌ی آسمان آنها را گرفتند؛ نقل شده است که یک قطره از خون علی اصغر علیه السلام بر زمین نریخت. آن موقع این پدر داغ دیده، پدر پیر، پدر شصت و اندی ساله‌ای که سختی این همه داغ را تحمل کرده است و این آخرین شهادتش است، سرش را به آسمان می‌کند و می‌گوید: تحمل این داغ برای من حسین آسان است چرا که می‌بینم در برابر محبوبم، خدا، این قربانی‌ها تقدیم می‌شوند و خدا می‌بیند اینها با من چه می‌کنند و می‌بیند که من چگونه از همه چیز در راه او می‌گذرم. **هُوَ عَلَىٰ مَا نَزَلَ بِهِ أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ**^۳

سوره‌ی فجر به سوره‌ی امام حسین علیه السلام معروف است و شأنش هم آیات آخر این سوره است: **يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ؛** ای نفسی که هیچ مصیبت و سختی، روح آرام تو را متلاطم نمی‌کند. هیچ محرومیتی، هیچ داغی و هیچ دشواری تو را بی‌قرار و مضطرب نمی‌کند. ای نفس مطمئنه، ای اقیانوس آرامی که هیچ تندبادی، بر دامنه‌ی تو نمی‌تواند موج بپفکند، **إِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً؛** به سوی پروردگارت خودت برگرد، در حالی که هم تو از پروردگارت راضی و خشنودی و هم پروردگارت از تو راضی و خشنود است. همه‌ی این داغ‌ها را به شیرینی تحمل کردی، نه ذره‌ای خم به ابروی تو آمد و نه ذره‌ای تلخی در دل و درون خودت احساس کردی. راضی بودی به آنچه پروردگارت برای تو پیش می‌آورد و مورد رضایت او بودی و پروردگارت نیز از تو راضی بود. **فَادْخُلِي فِي عِبَادِي؛** پس در عباد من^۴ داخل شو. این عبودیت مطلق مرتبه‌ی خود اهل بیت علیه السلام است. **فَادْخُلِي فِي عِبَادِي؛** یعنی بیا حسین من، پیامبر برای تو آغوش گشوده است، پدرت امیرالمؤمنین به

۳- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۷.

۴-

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۶.

۲- اینجا عباد هیچ قیدی ندارد، این عبد مطلق حضرت حق است.

استقبال آمده است، مادرت فاطمه‌ی زهرا چشم به راه توست، برادرت امام حسن مجتبی مشتاقانه در انتظار توست. و ادْخُلِي جَنَّتِي^۱ و وارد جَنَّت من شو؛ نه وارد جَنَّت عدن، نه وارد جَنَّت‌های دیگر. این جَنَّت، جَنَّت و بهشت ذات است.

امام سجّاد علیه‌السلام فرمودند: هر چه روز عاشورا پیش‌تر می‌رفت، هر چه داغ‌ها سنگین‌تر می‌شد، هر چه اصحاب یک به یک به میدان می‌رفتند و شهید می‌شدند و از اهل بیت که از علی اکبر شروع شد، یک به یک به میدان رفتند؛ قاسم بن الحسن، دیگران، دیگران، شهید می‌شدند و هر چه پدرم به لحظات شهادت نزدیک‌تر می‌شد و قربانی‌های بیشتری تقدیم می‌کرد، چهره‌اش گلگون‌تر و شاداب‌تر می‌شد و طراوت و شادابی در چهره پدرم صد چندان می‌شد. این جلوه‌ی رضای مطلق امام حسین در برابر همه‌ی مقدرات الهی است. در وجود اباعبدالله علیه‌السلام کوچکترین جلوه‌ای از التهاب، اضطراب، بی‌قراری و ناآرامی نمی‌توان دید. نفسی که آرام است و هیچ چیز نمی‌تواند او را متلاطم کند، همین نفس مطمئنّه است. در زیارت امین‌الله که در عین کوتاهی، دارای مضامین بسیار بلند است؛ بعد از سلامی که به امام می‌دهید، اولین چیزی که در حضور امام از خداوند می‌خواهید به شما عطا کند این است: **اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ**^۲ خدایا این نفس مرا آرام کن. کاری کن مقدرات تو آن را متلاطم نکند و با آرامش پذیرای هر چه که تو رقم می‌زنی، در تمامی جنبه‌های ظاهری، دنیایی، معنوی و باطنی باشد.^۳

جلوه‌های فراوانی از رضا را در داستان عاشورا می‌بینیم. وقتی که اهل بیت را با حالت اسیری و رقت‌انگیز و تکان‌دهنده، در حالی که یک سر طنابی به دست حضرت زینب سلام‌الله‌علیها بسته شده است و سر دیگر آن به گردن امام سجّاد علیه‌السلام، و در بین این دو نفر هم بقیه‌ی اهل بیت به این طناب بسته شده‌اند، می‌بینیم؛ وقتی آنها را وارد دربار ابن‌زیاد کردند و ابن‌زیاد مست باده‌ی قدرت، می‌خواهد آنها را تحقیر کند، و زخم جدیدی به قلب نورانی و مطهر زینب کبری سلام‌الله‌علیها و بقیه‌ی اهل بیت وارد کند، می‌گوید: **كَيْفَ رَأَيْتَ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ الْحُسَيْنِ؟** این بلایی را که خدا بر سر برادرت حسین آورد، چطور دیدی؟ این وقایعی که برای برادرت حسین اتفاق افتاد، چگونه دیدی؟ زینب کبری سلام‌الله‌علیها فرمود: **مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا**^۴ جز زیبایی هیچ چیز ندیدم. جمیل اسم خداست؛ یعنی من در عاشورا جز خدا ندیدم. در صحنه‌ی کربلا جز جمیل را ندیدم **إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ**^۵ و چون از زیبا، جز زیبا سر نمی‌زند و من در عالم جز خدا را کاره‌ای نمی‌دانم، لذا آنچه را هم که اتفاق افتاد، در صحنه‌ی عاشورا کار خدا می‌دانم، کار خدای جمیل هم جمیل است. این واژه چه عمق عجیبی دارد! این، روح رضامندی زینب

۳- سوره‌ی فجر، آیات ۲۹-۳۰.

۴- محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت امین‌الله.

۵- چون گاهی اوقات بعضی از افراد از حجاب دنیا و بی‌قراری‌های دنیوی عبور می‌کنند، آنجاست که بی‌قراری‌های معنوی به آنها دست می‌دهد؛ یک شب مکاشفه ندارد، آن خواب‌های گذشته را نمی‌بیند، توفیق عبادات را از دست داده است و آن حالات معنوی و عرفانی را ندارد؛ اگر اخم کرده و بی‌قرار باشد، مغایر مقام رضاست.

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۹۲.

کبری سلام الله عليها را به مقدرات الهی می‌رساند، آن همه داغ‌های سنگین به امّ المصائب وارد شد. اما او می‌داند که آنچه می‌شود را خدا می‌کند، و آنچه که خدا می‌کند نیکو و زیباست.

به تعبیر امیرالمؤمنین در مناجات شعبانیه: **بِیَدِکَ لَا بَیْدَ غَیْرِکَ زِیَادَتِی وَ نَقْصِی وَ نَفْعِی وَ ضَرِّی**^۱؛ خدایا دست احدی جز تو نیست، هر آنچه که برای من رخ می‌دهد. اگر آنچه دارم، چه در بعد مادی و چه در بعد معنوی زیاد شد، این تویی که آن را زیاد کردی. اگر آنچه که دارم، چه در بعد مادی و چه در بعد معنوی کاسته شد، این تویی که آن را کاستی. اگر سودی به من عاید شد، چه سود مادی و چه معنوی. اگر خسارتی، چه در بعد مادی و چه در بعد معنوی به من وارد شد، این تویی که آن را وارد کردی.

در منزل پایین‌تر معرفت، آدم خوب و بد می‌کند. به تعبیر قرآن: **مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ**؛ آنچه از خوبی‌ها، چه مادی و چه معنوی به تو می‌رسد، از خداست و **مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ**^۲؛ آنچه از سیئات و بدی‌ها به تو می‌رسد، ریشه‌اش نفس خودت است. ولی این برای مرحله‌ای است که انسان هنوز در این عالم خوب و بد می‌بیند، خودی و خدایی می‌بیند. این برای مرحله‌ای است که هنوز از کثرات عبور نکرده است. دیده‌ی دل به شهود حقیقت توحید باز نشده است و اگر به آن مرحله برسد، آن وقت می‌بیند غیر خدایی نیست؛ و غیر خوبی و نیکی چیزی در عالم واقع نمی‌شود. قرآن فرمود: **قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ؛ بگو خدایا تو مالک عالم ملکی، تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ؛ هر که به قدرت رسید تو قدرت را به او عطا کردی وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ؛ هر که هم از تخت قدرت پایین کشیده شد، این تویی که قدرت را از او باز ستاندی وَ تُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ؛ هر که عزت یافت تویی که او را عزیزش کردی وَ تُدَلِّلُ مَنْ تَشَاءُ؛ هر که خوار شد، این تویی که او را خوار کردی. بِيَدِكَ الْخَيْرُ**^۳؛ همه در دست توست و دست تو هم دست خیر است. و آنچه شد خوب است.

به دُرد و صاف تو را کار نیست دم درکش که هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است

پسندم آنچه را جانان پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

این رضای عاشقانه است؛ همان **رِضَا اللَّهِ رِضَانَا أَهْلِ الْبَيْتِ**؛

یکی از کسانی که در واقعه‌ی کربلا بوده است، (یا تماشاچی بی‌نقش این واقعه بوده و یا خودش هم جزو لشکریان عمر سعد بوده است)، این مشاهدات را از صحنه‌ی کربلا راجع به امام حسین علیه‌السلام نقل کرده است که: **وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْسُورًا قَد**

۳- محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، مناجات شعبانیه.

۴- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۹.

۵- سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۲۶.

قُتِلَ وَلَدَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ أَصْحَابَهُ أَرْبَطُ جَاشَأَ مِنْهُ؛^۱ به خدا سوگند هیچ انسان در هم کوبیده شده‌ای، هیچ انسان شکسته‌ای که پسرش را، فرزندانش را، جلوی چشمش کشته باشند، اهل بیتش را جلوی چشمش تکه‌تکه کرده باشند، اصحابش را جلوی چشمش به شهادت رسانده باشند، هیچ فردی را که این همه داغ دیده باشد، ثابت قدم‌تر از حسین ندیدم، که میدان را خالی نکند، دچار بی‌قراری نشود و ضعف از خودش نشان ندهد. تا آخرین لحظه کوچکترین اضطرابی وجود مقدس اباعبدالله علیه‌السلام را در برنگرفت

جلوه‌های باشکوهی از تسلیم نیز در واقعه‌ی عاشورا قابل مشاهده است. وقتی امام حسین علیه‌السلام می‌خواهد حرکتش را شروع کند، از مدینه به مکه و از آنجا به کربلا برود، شبی که می‌خواهد با مدینه وداع کند، کنار تربت پاک جد بزرگش رسول خدا می‌رود، آنجا درد دل می‌کند و وداع می‌کند. بعد حالت مکاشفه یا رویایی به ایشان دست می‌دهد که رسول خدا به ایشان می‌فرماید: یا حُسَيْنُ أُخْرِجْ إِلَى الْعِرَاقِ؛ حسین خروج کن، قیام کن، از مدینه به سمت عراق حرکت کن. اِنَّ اللَّهَ شَاءَ اَنْ يَّرَاكَ قَتِيلاً؛ خدای متعال، مشیتش بر این تعلق گرفته است که تو را کشته و شهید ببیند. و اِنَّ اللَّهَ شَاءَ اَنْ يَّرَاهُنَّ سَبَايَا؛^۲ خانواده‌ات را هم همراه خودت ببر. مشیت خدا بر این تعلق گرفته است که اهل بیت را هم در بند اسیری ببیند. این روح رضامندی، روح تسلیم و پذیرش اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است که بی‌اندکی اظهار تلخی، پذیرای این مشیت الهی است. تسلیم محض آن چیزی است که مشیت خدای متعال به آن تعلق گرفته است. امام حسین علیه‌السلام در لحظه‌ی آخر حیات ظاهری‌اش نیز به خدا عرضه می‌دارد: تَسْلِيماً لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ؛ در برابر فرمان تو تسلیمم و جز تو معبودی نیست ای دادرس دادجویان.

باید توجه داشت که مقام تسلیم با مقام استسلام تفاوت دارد. تسلیم یک امر قلبی و استسلام یک امر عملی است. قلب سلیم یا قلب سالم که امام صادق علیه‌السلام آن را معنا فرمودند: أَلَّذِي لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ؛^۳ قلب سلیم قلبی است که احدی جز خدا در درون آن نیست، روح تسلیم را در شخص ایجاد می‌کند. روح تسلیم یعنی نسبت به آنچه خداوند مقدر می‌کند و آنچه اولیای خدا امر می‌کنند، شخص در قلب و باطنش هم اندکی خطور منفی ندارد و آرزویی غیر از آن ندارد. بدین معنا که گاهی اوقات در برابر یک حکم دینی در مقام استسلام، گردن می‌نهمیم و اجرا می‌کنیم، تخلف و تمرد نمی‌کنیم. اما ممکن است در درون چیز دیگری را آرزو می‌کنیم. تلخی باشد ولی به ظاهر اظهار نکنیم و خیلی راحت نباشیم؛ این فعل انقیاد عملی یا استسلام است. قرآن به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خطاب کرد و فرمود: فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ؛ قسم به پروردگار تو ای رسول ما که ایمان نیاورده‌اند، حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ؛ مگر اینکه در اختلافات و مشاجراتی که دارند تو را حکم قرار دادند،

۶- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۰.

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

متعبّد، شخصی است که زمین وجود خودش را کوبیده و هموار کرده است؛ لذا مشیّت الله بدون برخورد با کوچکترین نمود وجودی او، در وجودش جاری می‌شود. این حقیقت عبودیت است. لذا اشخاصی که خیلی دنبال حکمت و فلسفه هستند ولو عالم هم باشند، در راه کمال به نتیجه نمی‌رسند. آنهایی به کمال می‌رسند که می‌گویند هنر عقل این بود که من را در خانه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام بیاورد، دیگر از این به بعد به عقل نیازی نخواهم داشت. عقل در مقابل اهل بیت علیهم‌السلام، قطره‌ای در برابر یک اقیانوس است. فَأَخْلَعَ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى؛^۱ نعلین آنانیت و انیّت، خودبینی و خودرایی، تشخیص و سلیقه‌ی خودت را بیرون بیاور. إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى؛ اینجا، جایی نیست که تو بگویی عقل من، فهم من، تشخیص من. به اینجا که آمدی دیگر باید همه را شسته باشی.

خودبینی و خودرایی در مذهب رندان نیست کفر است در این مذهب، خودبینی و خودرایی

کسانی که پیش طبیب عشق می‌روند، که به قول حافظ: «طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق»؛ و وقتی طبیب عشق به آنها نسخه می‌دهد می‌گویند: تا ما ترکیبات این دارو را نفهمیم، نوع تأثیرات این ترکیبات را در وجودمان نفهمیم، چرایی این نسخه را نفهمیم، به آن عمل نمی‌کنیم. اول می‌رویم چرایی‌هایش را بفهمیم تا بعد به آن عمل کنیم؛ این‌گونه بیماران فرصت معالجه را از دست می‌دهند. در چون و چندها و چرایی‌هایی که در این نسخه می‌کنند، بیماری آنها را از پا درمی‌آورد. در مطب طبیبان عشق، از این همه بیماری که وجود انسان اسیرِ عالم کثرت مبتلای به آنهاست، کسی نجات پیدا می‌کند و معالجه می‌شود که تسلیم نسخه‌ی این طبیبان باشد.

وقتی ما بیمار می‌شویم و پیش پزشک می‌رویم، هنگامی که نسخه می‌نویسد، به دلیل اطلاعات تخصصی که طی چند سال کسب کرده است، کوچکترین چون و چرایی از خود نشان نمی‌دهیم. او معاینه می‌کند، بر اساس تشخیصش نسخه می‌نویسد. ما هم سکوت محضیم و کوچکترین اظهارنظری نمی‌کنیم. سکوت مطلقیم، نه تنها زبانمان ساکت است، بلکه ذهنمان، فکرمان و دلمان هم ساکت است. چون صلاحیّت اظهار نظر را در خود نمی‌بینیم. آن وقت انسان نسبت به خدا و اولیای خدا، چون و چرا بکند؟ این، جا دارد؟ لذا عبد سکوت مطلق و پذیرش مطلق است.

بزرگان فرمودند: الْعَبْدُ كَالْمَيْتِ بَيْنَ يَدَيِ الْعَسَالِ، يُقَلَّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ؛^۲ عبد مثل جنازه‌ی مرده بین دو دست راست و چپ مرده‌شوی است که به هر طرف که بخواهد او را می‌گرداند و او هیچ نظریه‌ای از خود ابراز نمی‌کند. سکوت مطلق و پذیرش مطلق است. عبد حقیقی خدا هم بین دو دست جلال و جمال الهی مثل این جنازه است، بین دو دست مرده‌شوی. هر چه خدا با او می‌کند می‌پذیرد. تسلیم مطلق است. بنابراین، کسی که طالب درمان، نجات و کمال است. باید راه اسلام، راه تسلیم و راه پذیرش بی‌چون و چرا و بی‌قید و شرط را در محضر اولیاء خدا در پیش بگیرد. همه‌ی چون و چراها و همه‌ی هنرهای عقل تا

۳- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲.

در خانه‌ی محمد و آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. عقل بیش از این که البته هنر بزرگی است، هنر دیگری ندارد. وقتی در زدی و وارد خانه‌ی اهل بیت شدی آنجا نعلین عقل و سلیقه‌ات را در آور و بعد وارد شو.

این تسلیمی است که در فضای عاشورا به خوبی مشاهده می‌شود. نه تنها در خود اباعبدالله و اهل بیت که مقامشان بالاتر است، بلکه حتی در اصحاب این چنین است. اصحاب در برابر اباعبدالله تسلیم مطلق بودند. لذا فرمود: به خدا سوگند در تمام عالم و در همه‌ی تاریخ بشریت اصحابی بهتر و باوفاتر از اصحاب خودم نیافتم. در صورتی که اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مقابل آنان چون و چرا می‌کردند.

کتاب «اجتهاد در برابر نص» نوشته‌ی مرحوم سید شرف‌الدین جبل عاملی نشان می‌دهد در برابر نص رسول الله، اصحاب چگونه اجتهاد می‌کردند و به تشخیص خودشان عمل می‌کردند، تخلف می‌کردند و با پیغمبر بحث می‌کردند. در داستان صلح حدیبیه می‌توان دید خلیفه‌ی دوم چگونه در مقابل پیغمبر ایستاد و یا دیگر اصحاب پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما‌السلام. اما اصحاب اباعبدالله کوچکترین چون و چرایی ندارند. آنها دنبال خاصیت نیستند، آنها دنبال حسین‌اند، کسی که دنبال خاصیت است جایش در کربلا نیست. باید از نفس خودت گذشته باشی که بتوانی در کربلا حاضر بشوی؛ خاصیت، مال نفس است.

در داستان سجده نکردن به آدم در قرآن. تمام مشکل شیطان این بود که استدلال عقلی کرد و به دنبال خاصیت‌ها و حکمت این دستور بود و همان‌جا زمین خورد. گفت: خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ^۱ خدایا تو مرا از آتش آفریدی و آدم را از خاک. چون ابلیس جن است کَانَ مِنَ الْجِنِّ^۲ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنَ النَّارِ^۳: جن از هرم آتش آفریده شده است. آتش شریف‌تر از خاک است، آتش میل به بلندی دارد و خاک میل به پستی دارد. من موجود شریف‌تری هستم و اصلاً با منطق و عقل جور در نمی‌آید در برابر موجود پست‌تر سجده کنم. با استدلال عقلی در مقابل خدای متعال ایستاد و همان بحث خاصیت را مطرح کرد و گفت: این حرف با عقل جور سازگار نیست و سجده نکرد و بعد از شش هزار سال عبادت به بدبختی دچار شد. به تعبیر امیرالمؤمنین در خطبه‌ی قاصعه‌ی نهج‌البلاغه، شش هزار سال عبادت و بندگی خدا کرده بود تا به عالم ملکوت راه پیدا کرد، تا به فضای ملائکه راه پیدا کرد، حتی در بعضی از روایات داریم که مُعَلَّمُ الْمَلَائِكَةِ^۴ شد. کرسی درس برایش گذاشتند و ملائکه را درس می‌داد. عُجِبَ او کاری کرد که پیام آمد: فَآخِرُجُ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ^۵ وَأَنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ^۵ از درگاه ما بیرون شو که تو مطرودی و تا روز قیامت لعنت من بر تو باد. ببینید عقل با انسان چه می‌کند.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۲.

۳- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۵۰.

۴- سوره‌ی الرحمن، آیه‌ی ۱۵.

۵-

۶- سوره‌ی ص، آیات ۷۷ و ۷۸.

عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد

دست غیب آمد و بر سینه‌ی نامحرم زد

با عقلانیت صرف انسان را از خلوتگاه انس اولیاء خدا بیرون می‌کنند. البته این عقل غیر از عقل الهی است که در مورد آن گفته شده: **أَلْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اِكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ**^۱. عقل مورد بحث، عقل خاکی و جزیی بین، عقل ترازودار، حساب‌گر و ابزاری است. ابلیس از این عقل جزوی زمین خورد. و هر کس که همین رویکرد را داشته باشد، همان نتیجه هم در انتظارش است. علت اینکه به آدم سجده شد، نور پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیتش صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین بود که در صلب آدم قرار داشت و بعد خود آدم هم از خدا تقاضا کرد این نور را به جبین او منتقل کند. شیطان به خاطر اینکه حقیقت ولایت را ندید، و عقل خودش را دید، ایستادگی کرد.

میوه‌ی قلب سلیم، روح تسلیم و نظم استسلام است. این همان است که ذیل آیه‌ی **وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا**^۲ که خدای متعال شراب طهور به آنها نوشاند، آمده است. امام علیه‌السلام فرمود: **يُطَهَّرُهُمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَاهُ**^۳ این شرابی است که خدا به آنها می‌نوشاند و همه‌ی وجود آنها با همه‌ی مراتب وجودیشان را از همه چیز غیر از خدا تطهیر می‌کند. هیچ جلوه‌ی دیگری جز خدا در وجود آنها نیست. ان شاء الله خدا به برکت اهل بیت و ساقی کوثر امیرالمؤمنین علیه‌السلام یک پیمان‌ه از این شراب طهور به همه‌ی ما بنوشاند که جز خدا در وجود ما باقی نماند و طبیعتاً این روح تسلیم در ما ایجاد شود و این استسلام و انقیاد و تبعیت عملی در برابر فرامین الهی، احکام الله، در وجودمان مسلط بشود.

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۱۶.

۲- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۱.

۳- بسطامی، منهاج التّجّاح، مقدمه‌ی ۲، ص ۸۴.